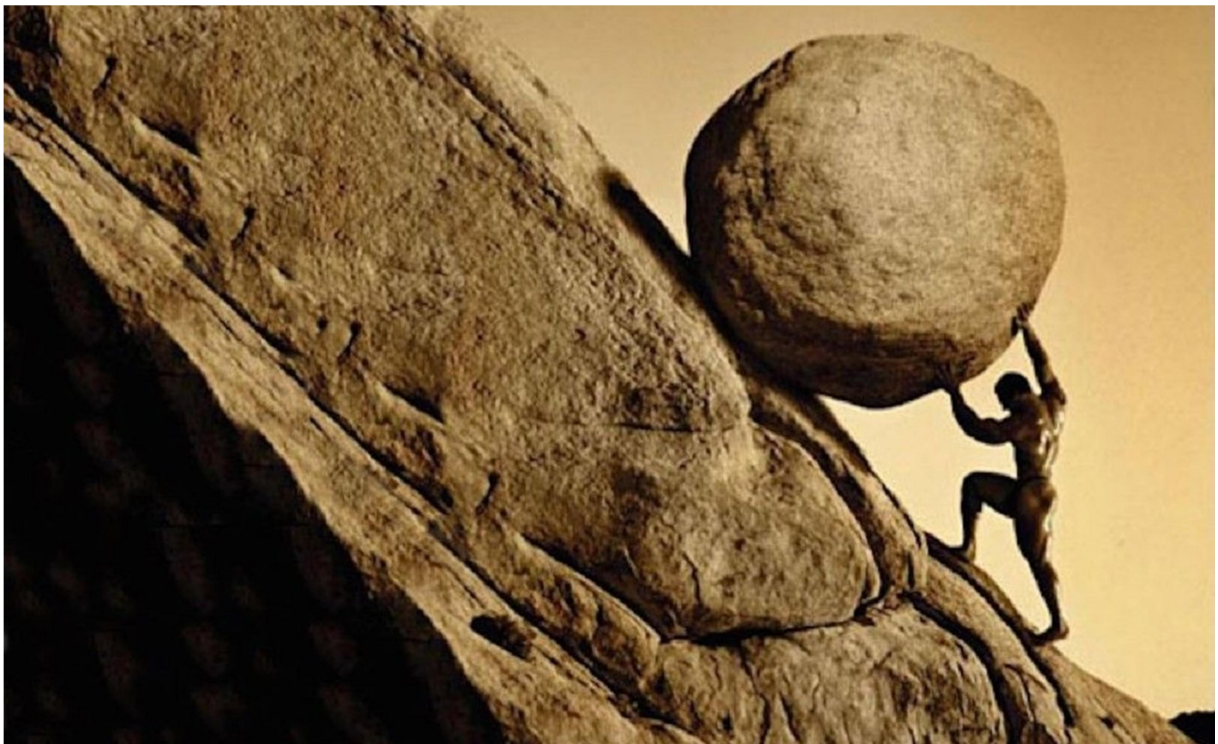


در حاشیه‌ی یک «انتقاد»

«کالا شدن» و «کالایی شدن»

کمال خسروی



خرداد ۱۳۹۸

یک

سلسله یادداشت‌های «پالایش گفتمان نقد» را با این امید آغاز کردیم — و پیش می‌بریم — که «در گفتگو با، و به یاری، دانشمندان و نویسندگان دیگر... در پیش‌گیری از فروشدن هرچه بیش‌تر واژگان و مفاهیم نقد در غرقابه‌ی عامیانه‌سازی ایدئولوژیک و آکادمیک، سهمی ادا کنیم.» (بخش نخست). اینک آقای محمد مالجو با **نوشته‌ای** بسیار مطول و پرخاشگرانه پیرامون بخش سوم این یادداشت‌ها زیر عنوان «**کالا شدن یا کالایی شدن**» در این بحث دخالت کرده است. او یادداشت ما را «مملو از نکته‌های بدیع و ارزنده» دانسته است که تا جایی که «بدیع‌اند، ارزنده نیستند» و تا جایی که «ارزنده‌اند، بدیع نیستند»، «بدون استثناء». بی‌گمان می‌توان سخنگویی را که در دیدگاه مخالف خود «بدون استثناء» هیچ نکته‌ی ارزنده‌ای نمی‌بیند و بی‌هیچ تناسبی با موضوع بحث و هرگونه دلیل یا منطق قابل فهمی، زبانی عاری از متانت دارد و مکرراً دعوت به گفتگو و هم‌فکری را به «فرقه‌گرایی» متهم می‌کند و بنابراین، روزنه‌ی هر امیدی به گفتگویی سالم را پیشاپیش می‌بندد، شایسته‌ی پاسخ ندانست. اما سرشت این یادداشت‌ها، همانا پالایش گفتمان نقد، و دعوت صمیمانه و مشتاقانه از دیگران برای ادای سهمی در آن، می‌بایست بحث‌ها و استدلال‌های گوناگون و متعارض را مفروض بداند و در صورت لزوم زبان و بیانی ناشایست را نیز تاب آورد.

تا جایی که به ارزندگی نکته‌های یادداشت ما و بدعت‌های آن مربوط است، می‌توان با آسودگی و سرفرازی گفت که در ارزنده‌بودن‌شان کوچک‌ترین تردیدی نیست و بدعتی هم در آنها وجود ندارد، زیرا آنها بازگویی نقد مارکسی اقتصاد سیاسی و نظریه‌ی ارزش او هستند، که بی‌گمان ارزنده‌اند و از بدعت‌های نویسنده نیستند. آنچه می‌ماند، قطعاً ارزیابی برداشت و تأویل و توان نویسنده در بازگویی آنهاست، که نوشته‌ی آقای مالجو به آن نپرداخته است.

دو

یادداشت «پالایش گفتمان نقد» کوشیده است نکته‌ای را در اصطلاحات رایج پیرامون کالاسازی یا کالایی سازی یا پولی سازی و غیره برجسته کند و بر تمایزی مهم بین چیزهایی که در این اصطلاحات «کالا» نامیده می‌شوند، انگشت بگذارد. همانجا گفته شده است که اگر در اصطلاحات رایج این تمایز آشکار است، اصطلاحاتی کافی‌اند و اگر اصطلاحات «کالا شدن» و «کالایی شدن»، که ما پیشنهاد کرده‌ایم، برای این تمایز گویایی کافی ندارند، باید با اصطلاحات بهتر و شایسته‌تری جایگزین شوند. حرف آقای مالجو در اساس دو چیز است: **الف)** این تمایز البته مهم است، اما کسان دیگری آن را پیش‌تر و بهتر طرح کرده‌اند؛ **ب)** تعریفی که از «کالا» ارائه شده، جامع و مانع نیست.

درباره‌ی «الف» ما گفته‌ایم «در نقد اقتصاد سیاسی و با استناد به مارکس می‌توان با اطمینان گفت که کالا نامی است برای محصول کار انسان هنگامی که این کار با سرمایه‌ی بارآور مبادله شده باشد... پس، اولاً: محصول هر کاری کالا نیست؛ و ثانیاً چیزی که اساساً محصول کار نیست، نمی‌تواند کالا باشد. بنابراین همه‌ی چیزهایی که به‌واسطه‌ی صرف کار انسانی تولید می‌شوند کالا نیستند، اما **می‌توانند کالا بشوند**. یعنی اگر همان کاری که آنها را تولید می‌کند در شرایطی تولیدشان کند که کار با سرمایه‌ی بارآور معاوضه شده است، این محصولات کالا می‌شوند... چیزهایی که ساخته‌ی انسان نیستند... همانا همه‌ی چیزهای طبیعی مانند زمین، جنگل، آب و هوا، موجودات بی‌جان و جاندار طبیعی، بنا بر تعریف نمی‌توانند کالا باشند یا کالا بشوند؛ هرچند بدیهی است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌کوشد همه‌ی آنها را به چیزهایی قابل تملک، توارث و خرید و فروش بدل کند. از این رو می‌توان گفت، آنها به‌واسطه‌ی منطق شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به نحوی «کالایی» یا «کالاگون» یا «شبه کالا» و از این قبیل می‌شوند.»

آقای مالجو می‌گوید این تمایز را پیش‌تر و به‌مراتب بهتر آقای کارل پولانی با فرق نهادن بین «کالاهای حقیقی» و «کالاهای موهومی» طرح کرده است. پولانی چیزهایی مانند «محیط زیست، نیروی کار و پول» را در زمره‌ی کالاهای موهومی قرار می‌دهد و آقای مالجو پیشنهاد می‌کند که امروز می‌توان «دانش» را هم به آنها افزود. («موهومی»، معادلی است برای «fiktiv»؛ به‌نظر من، اصطلاح «مجازی» بهتر بود؛ زیرا «موهوم» بنا بر تعریف، به‌معنای «خیالی» است و به آنچه اطلاق می‌شود که «در وهم وجود دارد و در عالم خارج نیست». درحالی‌که «مجازی» به‌معنای «غیرحقیقی» است و «استعمال کلمه‌ای در غیر معنای حقیقی خود است به‌شرط آن که آن معنی از جهتی مناسب با معنی اصلی داشته‌باشد.» - فرهنگ عمید. از آنجا که زمین و نیروی کار و پول در وهم و خیال وجود ندارند، شاید تعبیر «مجازی» معادل بهتری برای «fiktiv» باشد؛ این درحاشیه.)

این فرق، اما تمایز مورد نظر ما را تأمین نمی‌کند. زیرا «نیروی کار»، هرچند کالایی است و بژه، اما مقدار ارزش آن، به‌طور غیرمستقیم، درست همانند دیگر کالاها تعیین می‌شود، یعنی مقدار ارزشش برابر با مقدار ارزش مجموعه کالاهای مادی و غیرمادی ضروری برای بازتولید آن است. «دانش» نیز محصول کار انسانی است و می‌تواند در چارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، هم به‌صورت خدمات همگانی - حتی رایگان - عرضه شود و هم به‌صورت کالا در سازوکاری سرمایه‌دارانه تولید شود. به این ترتیب تمایز «پولانیایی»، با قراردادن نیروی کار - که به‌مثابه کالا از ارکان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است - در کنار زمین و پول، به‌جای طرح و برجسته‌کردن تمایز مورد نظر ما، آن را پنهان می‌کند. نیروی کار، **دارایی** کارگر نیست، آن‌چنان‌که زمین، دارایی زمیندار و پول، دارایی سرمایه‌دار است. این تناظر شوم، هسته‌ی مرکزی ایدئولوژی بورژوازی است؛ همان ایدئولوژی، که بنا به این استدلال، مزد را حق کارگر، رانت را حق زمیندار و سود و بهره را حق مشروع سرمایه‌دار، در «عدالتی» طبیعی، فطری و ازلی و ابدی می‌داند. بخش هفتم جلد سوم کاپیتال زیر عنوان

«درآمدها و سرچشمه‌های آن‌ها»، یکی از عالی‌ترین متن‌ها در این زمینه است. نتایج چنین پرده‌پوشی‌ای را باید جایی دیگر و در نقد مفصل آقای پولانی نشان داد.

درباره‌ی «ب» آقای مالجو معتقد است تعریفی که ما از کالا ارائه داده‌ایم «فقط چشم به سپهر تولید ارزش» دارد و «به‌هیچ‌یک از عوامل مؤثر بر درجه‌ی کالابودگی در سپهر تحقق ارزش» توجه نکرده است. درست می‌گوید. بنا به دستگاه مفهومی مارکس و نقد اقتصاد سیاسی او، در روند ارزش‌یابی و ارزش‌افزایی سرمایه (Verwertungsprozess)، محصول کار به کالا بدل می‌شود، یعنی هویت عینی دومی به‌نام ارزش پیدا می‌کند. کالا ارزش است. در سپهر تحقق ارزش، بنا بر تعریف این ارزش متحقق می‌شود. هر تلاشی برای استنتاج تولید ارزش و ارزش اضافی از راه مبادله، یعنی در سپهر تحقق ارزش، شگردی است در اقتصاد سیاسی یا اقتصاد بورژوازی. وظیفه‌ی نقد اقتصاد سیاسی، نقد این ایدئولوژی است. آقای مالجو با این دیدگاه مخالف است. اصراری هم ندارد دیدگاه خود را «نقد اقتصاد سیاسی» بنامد. اما، این دیدگاه مارکسی نقد اقتصاد سیاسی است. نظریه‌ی ارزش مارکس است. به‌نظر ما در اساس استوار، راست و سازگار است. دلایل این ادعا را به‌تفصیل در نوشته‌های دیگر آورده‌ایم و ضرورتی به تکرارشان در اینجا نیست. (لزومی ندارد که نویسنده همه‌ی دانسته‌هایش را در هر نوشته‌ای تکرار کند.)

سه

نوشته‌ایم: «دیدگاهی که با کالاشدن محصولات کار، چه محصولات مادی مانند اجناس و چه محصولات پراتیکی یا باصطلاح «خدمات»، مخالفت می‌کند و خواستار لغو این سیاست و روند است، حتی زمانی که تحقق خواست‌هایش به‌راستی گامی در راه رفاه قشرهای به‌مراتب بزرگ‌تری در جامعه و به‌ویژه فرودستان باشد، دیدگاهی است کماکان محصور در چارچوب منطق سرمایه. دیدگاهی که با کالایی‌شدن امکانات و فضاهای تولید و زندگی اجتماعی مخالفت می‌کند، دیدگاهی است ضد سرمایه‌دارانه که تحقق خواسته‌هایش در چارچوب سرمایه‌داری ممکن نیست.» آقای مالجو بخش‌هایی بسیار طولانی را به اهمیت و نقش تلاش برای ممانعت از کالا شدن برخی «خدمات» اختصاص داده‌اند. بدیهی است در شرایطی که رژیم سفاک، ارتجاعی و سرکوبگر حتی تحمل برگزاری مراسم یادبود برای شاعری بزرگ و معاصر هم‌چون شاملو را ندارد، مبارزه برای حق تجمع و ایجاد انجمن‌ها یا اتحادیه‌های کارگری، مبارزه‌ای طبقاتی و سیاسی است که کوچک‌ترین دستاوردهای آن، به بهای تن‌دادن به تهاجم وحشیانه‌ی چماق‌داران رژیم و حبس و شکنجه به‌دست آمده‌اند و می‌آیند. این‌ها، بی‌گمان نکاتی بسیار مهم‌اند که طرح‌شان در ظرف‌ها و مناسبت‌های درخور، ضروری است. موضوع یادداشت سوم «پالایش گفتمان نقد»، اما نکته‌ی دیگری است، همانا تمایز نهادن بین آن چیزهایی که کالا نامیده می‌شوند و در سرمایه‌داری نقشی هم‌چون کالا ایفا می‌کنند، اما **الغای** کالایی شدن‌شان در چارچوب و در مرزهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ممکن نیست. مخدوش کردن این مرز و مغالطه برای مخدوش نگاه‌داشتن

آن، خواسته یا ناخواسته، کارگزاری برای ایدئولوژی بورژوازی و ابقای شیوهی تولید مبتنی بر سلطه و استثمار سرمایه‌داری است.

چهار

به‌لحاظ روش‌شناختی، تمایز بین کالا شدن و کالایی شدن، به‌سادگی از دستگاه مفهومی مارکس در نقد شیوهی تولید سرمایه‌داری و از روش کاپیتال قابل استنتاج است. مادام که ما در سطح تجربیدی قرار داریم که ارزش‌ها را با قیمت‌ها یکسان گرفته‌ایم، هنوز با چیزهایی مانند سرمایه‌ی اعتباری و زمین سروکار نداریم که کالا نیستند و بنابراین نمی‌توانند هم‌چون کالا نیز تلقی شوند. نخست در سطح دیگر و مشخص‌تری از تجرید، یعنی پس از استنتاج و طرح میانگین نرخ سود و از آنجا به ترتیب — ترتیبی دقیق و حساب شده — (۱) قیمت، (۲) سرمایه و سود تجاری، (۳) سرمایه‌ی مجازی (fiktives Kapital، دست‌کم ۲۰ سال پیش از تولد کارل پولانی)، (۴) بهره و (۵) رانت است که می‌توانیم از پول و زمین به‌مثابه چیزهایی کالاکونه یا کالایی شده، سخن بگوییم. این‌ها الفبای نقد مارکسی اقتصاد سیاسی است.

هدف، پالایش گفتمان نقد است. مداخله‌ی آقای مالجو، شاید بیش‌تر از آنچه خواست و هدف او بوده است، به روشن کردن برخی مرزهای سیاسی و نظری یاری رسانده است. جای خوشحالی است.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/pvUft-UK>